

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

ماه رجب است و رفقا نسبت به اهمیت و برکات این ماه مطلع هستند و توصیه‌هایی که بزرگان راجع به این ماه داشتند و همین‌طور ماه‌های بعد، دوستان مطلع هستند. اتفاقاً چندی پیش بود یکی از مخدرات یک سوالی کرده بود راجع به ماه رجب، که [چرا برای این ماه] یک همچنین خصوصیتی مطرح شده است و ماه توحید است و آثار توحید در این ماه

خیلی متجلی است و از ادعیه هم همین طور پیدا است، پس چرا نسبت به ماه رمضان [نیست] و فرمودند: ماه رجب ماه خداست و شعبان ماه من است و رمضان ماه امت من. پس چرا نسبت به رمضان این اهتمام وجود دارد و این حالات را ما نسبت به اولیاء در خصوص ماه رمضان مشاهده می‌کنیم.

پاسخ این است که در ماه رجب جنبه توحید و خصوصیات توحیدی خیلی غلبه دارد و کسانی نسبت به ماه رجب خیلی بهره‌مند می‌شوند که از نقطه نظر معارف توحیدی درجات و مقاماتی را ادراک کرده‌اند، اینها استفاده‌شان از ماه رجب به اصطلاح ما بسیار زیاد است. و آن تجلیات توحیدی و کیفیت ارتباطی که نفس در این ماه با تجلیات و با فیوضات پروردگار دارد یک حالت و یک شعور و ادراک خاصی را نسبت به سالک در این ماه متجلی می‌کند.

ولی ماه رمضان یک ماهی است که رحمت پروردگار جنبه سعی دارد، یعنی عام است، شمولش

عام است و هر کسی را نسبت به آن مرتبه‌ای که دارد در این رحمت قرار می‌دهد. و هر کدام از این دو ماه خاصیت خودش را دارد و هیچ تداخلی نسبت به یکدیگر ندارد. یعنی در ماه رجب یک نوع تجلی برای انسان پیدا می‌شود و در ماه رمضان یک نوع تجلی دیگر. الان ما نیاز به خوردن آب داریم و همین‌طور نیاز به خوردن غذا داریم، نیاز به استنشاق اکسیژن داریم و هیچ کدام از اینها هم با همدیگر منافاتی ندارد و همه اینها لازم است. نمی‌توانیم بگوییم ما هوا را استنشاق می‌کنیم و دیگر از خوردن آب مستغنی هستیم، یا اینکه آب می‌خوریم و دیگر غذا نمی‌خوریم بعضی‌ها هستند یک دوره‌هایی را برای یک درمان‌های خاصی برای آب قرار می‌دهند و بعد هم به انواع بلایا مبتلا می‌شوند هم آب لازم است و هم غذا لازم است، هم هوا لازم است و هم دارو لازم است هر کدام در جای خود. آن تاثیری که آب می‌گذارد و شما آن احساسی که بعد از خوردن آب می‌کنید آن یک احساس است و آن احساسی که بعد از خوردن غذا می‌کنید فرق می‌کند و یک

[احساس دیگریست]، آن یک حالت برایتان پیدا می‌شود و غذا یک حالت دیگر پیدا می‌شود. اگر فرض بکنیم که گلوی شما را بگیرند و برای چند لحظه از استنشاق اکسیژن و تنفس [قطع شود] چه حالی به شما دست می‌دهد، وقتی یک دفعه باز

می‌کنند یک حالت خاصی برای انسان پیدا می‌شود که نه در آب خوردن و نه در غذا خوردن یک همچنین مسأله‌ای نیست. توجه کردید؟

خصوصیتی که ماه رجب دارد و تجلیات توحیدی که برای انسان پیدا می‌شود در هر مرتبه خاص خودش، یعنی برای افراد عوام در صورتی که اینها بخواهند اهل صلاح باشند اهل صلاحیت باشند، کارشان را درست کنند، مراقبه‌شان بیشتر کنند، در همین [حد] و نگوییم بابا اینها برای اولیاء و برای مرحوم آقا و آقای حداد و آقای قاضی است، نه! یا برای ائمه است، نه! برای ما هم هست. مگر ما بنده خدا نیستیم ما هم هستیم، هر کسی در همان رتبه و در همان مرتبه‌ای که دارد در همان مرتبه ربط دارد.

همین که شما نشستید و به دنبال مطلب هستید یعنی ربط دارید، ربط نبود اینجا نبودید جای دیگر بودید. این که الان آمدید حدیث عنوان می‌خواهید گوش بدهید این به خاطر این است که این ربط است. اگر این ربط نباشد آدم بلند می‌شود می‌رود قصه کلثوم ننه را گوش می‌دهد و یا مثلا می‌نشیند و فوتبال

تماشا می‌کند. توپ از این طرف برود از آن طرف  
برود این هم یک نوع اشتغال. خب این به خاطر آن  
جنبه ربطی است، این ربط برای هر کسی در هر  
موقعیتی که هست و در هر وضعیتی که هست  
[وجود دارد].

یادم می‌آید در زمان مرحوم آقا رضوان الله  
علیه گاهی ایشان در مجالس صحبت می‌کردند،  
مجالس همان عصر جمعه یا مثلاً فرض کنید که در  
شب‌های ماه مبارک رمضان صحبت می‌کردند، راجع  
به بعضی از مسائل تذکراتی می‌دادند، برحسب  
شرایط و برحسب مسائلی که خب پیش می‌آمد و  
اینها.

خیلی جالب بود برای ما، مخاطبین ایشان  
فرض کنید که بیست نفر و سی نفر و پانزده نفر  
مختلف بودند، وقتی صحبت تمام می‌شد ما  
می‌دیدیم هر کدام از اینها یک برداشت دارد. حرف  
یکی است، صحبت یکی است، ولی وقتی که سوال  
می‌کردیم این می‌گفت من برداشتم این است، این  
می‌گفت من برداشتم این است، این می‌گفت این قدر

فهمیدم، این می‌گفت نه آقا نظر ایشان این بوده، تو متوجه نشدی فلان چیز را گفت و ...، توجه می‌فرمایید؟ هر کدامشان یک نوع برداشت می‌کردند و یک نوع نسبت به مطالبی که مطرح می‌شد قضاوت می‌کردند و ترتیب اثر می‌دادند با اینکه حرف یکی است.

یعنی هر کسی به آن مقدار خودش و به آن میزان ربطی که دارد و به آن میزان سعه وجودی خودش و اطلاعات خودش و آن اندوخته‌های خودش، از مطالب طبق همان میزان نه بیشتر مسائل را برداشت می‌کرد. خوب حالا گاهی اوقات بعضی‌هایش هم اشتباه بود و این دیگر برمی‌گردد به یک نوع خصوصیات و موقفی که انسان نفسش می‌تواند نسبت به مطالب داشته باشد. اینجا دیگر مسائل خیلی دقیق می‌شود که ریشه و علت این اختلاف چیست. توجه کردید؟

تکلیف ما هم نسبت به ماه رجب و فیوضاتی که از ناحیه پروردگار می‌آید همین است، موقعیتمان همین است. هیچ کس نمی‌تواند نسبت به آن

ارتباطی که با پروردگار می‌تواند ایجاد کند بی‌تفاوت  
باشد و بگوید بابا این برای اولیا خداست به ما ارتباط  
ندارد. اولیا خدا سهم خودشان را می‌برند، ما چرا در  
اینجا خود را کنار نگه داریم؟ اولیاء خدا حظ  
خودشان می‌برند، اولیاء خدا نصیب خودشان را  
می‌برند، در همان مقام و در همان رتبه‌ای که دارند و  
تجلیاتی که برای آنها خواهد شد آن تجلیات متناسب  
با سعه وجودی آنها خواهد بود.



مثلاً راجع به حضرت موسی داریم که: **وَلَمَّا**

**جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ**  
**قَالَ لَنْ تَرَانِي وَ لَكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ**  
**فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ**  
**مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا**  
**أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ** الأعراف، ۱۴۳ وقتی که خدا تجلی کرد

بر جبل و آن اراده قاهره او تعلق گرفت بر یک امر مادی؛ این کوه در قبال آن اراده و تجلی خدا چیست؟ مثل پر کاهی از هم باز شد و مثل پنبه در هوا این کوه به طور کلی مندک شد. یعنی خدا در این جا خواست بگوید که این مسأله، این تجلی، این جنبه آن قدرت و اراده‌ای که می‌آید این ماده نمی‌تواند در قبال آن مقاومت کند بلکه هر ماده‌ای و غیر ماده‌ای این جا در مقام انفعال واقع می‌شود و آن جنبه فاعلیت است که می‌آید تاثیر می‌گذارد و آن را از این حال به در می‌کند و دور می‌کند. **وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا**، حضرت موسی هم افتاد و حالت غشوه برای او گرفت و از خود بی‌خود شد.

حالا صحبت در این است اگر به جای حضرت موسی یکی دیگر از پیغمبران، از اولیائی که بالاتر بود، آیا برای او هم یک همچنین حال پیش

می آمد؟ شاید نمی آمد، حضرت موسی در این جا به این حال افتاد، اگر یکی دیگر بود حالا من دیگر اینجا اگر بخواهم یک مقداری بروم جلو، دیگر باید مراعات عواقبش هم بکنیم الان برای حضرت موسی یک همچنین قضیه ای پیش آمد، شاید یک شخصی که از نظر استعداد و از نظر قابلیت و از نظر آن جنبه فعلیت مراتب وجودی از حضرت موسی قوی تر بود این به حال غشوه در نمی آمد. اگر آن بود آن نیاز به یک تجلی قوی تری دارد که او را به حالت غشوه در بیاورد، توجه می کنید؟ این نیست که حالا فرض کنید که این حالتی که برای حضرت موسی آمد اگر برای پیغمبر می آمد هم این طور می شد، نه! شاید اگر برای پیغمبر می شد همین طور صاف هم نگاه می کرد، به در و دیوار و کوه و صحرا نگاه می کرد و سبحان الله و الحمد لله و اینها می گفت و هیچ مطلبی [پیش نمی آمد]، حالا او غش کرده افتاده اما این دارد همین طوری نگاه می کند انگار خبری نشده و مسأله ای هم اتفاق نیفتاده. آن چیزی که باید رسول خدا را دگرگون کند اگر بیاید ملک و ملکوت را همه

را به هم می‌ریزد، آن دیگر این نیست که بخواهد حضرت موسی را از این حال به در بیاورد، آن چیز دیگر است.

اللهم انى اسألك بالتجلى الاعظم كه در شب

بیست و هفتم كه شب مبعث است دعای آن شب راجع

به رسول خدا آمده، این همین نکته است و در اینجا است

كه ما متوجه می‌شویم كه آن تجلی كه بر حضرت موسی

شد و حضرت موسی نتوانست در مقابل آن تجلی بایستد

و مقاومت كند و خود را نگه دارد و خود را حفظ كند؛

آن تجلی ولایت بود، كه آمد و او را كن فیکون كرد. این

آمد و حضرت موسی را به آن حالت درآورد كه خب!

البته اینها همه اسراری است، اینها همه اشاراتی است

چرا باید برای حضرت موسی

پیدا شود؟ در نفس حضرت موسی چه می‌گذشت که خداوند این اشارت و این نکته را به حضرت موسی نشان داد و ابراز کرد، بالاخره یک مسائلی باید باشد.

علی کل حال هر کسی حال و هوای خودش را دارد و ربط خودش را دارد، حضرت موسی به جای خود، حضرت عیسی به جای خود، رسول خدا که دیگر او اول ما خلق بود، همه این اوضاع و همه این فیوضات از نفس [پیامبر]، او به جای خود، ائمه به جای خود، اولیاء به جای خود، ما هم به جای خود، هر کسی جای خود را دارد و ما چرا بیاییم حالا از خدا ....

رب زدنی علما، انسان باید از خدا همیشه تقاضای زیاده کند و نباید مایوس شود و از رحمت خدا نباید غافل شود، از خدا بخواهد که این سعه را هی بیشتر کند و در راه توسعه این سعه گام بردارد و خود را به جلو بکشانند و احساس می‌کند که مسائلی دارد اضافه می‌شود، مطالبی دارد اضافه می‌شود و حالات انسان تفاوت می‌کند، علی کل حال اولیاء این

مطالب را بی جهت نگفتند.

مرحوم آقا رضوان الله علیه در همان ایام چه در آن زمانی که در تهران اقامت داشتند و چه آن اوقاتی که در عتبه مقدسه رضویه معتکف بودند، گاه و بی گاهی به مناسبت‌های ایام و شهور مطالبی برای رفقا و دوستانشان بیان می‌کردند. از جمله مسائلی که به یاد دارم در ماه رجب برای دوستان می‌گفتند ادعیه ماه رجب بود. مثلاً هر سال یک یا دو تا دعا چه به صورت مجلس خصوصی و چه به صورت عمومی در مسجد این را مطرح می‌کردند و برای دوستان و برای رفقا می‌گفتند. همین ادعیه‌ای که در ماه رجب آمده و تاکید شده به آن.

يك شب يادم است من سنم حدود هجده سال نوزده سال بود، هنوز معمم نبودم و گاهی اوقات می‌شد ما با ایشان می‌رفتیم مسجد، گاهی اوقات ایشان می‌رفتند بعد ما می‌رفتیم مسجد. ایشان رفتند و بعد من نرفتم، خسته بودم و نمی‌دانم سردرد داشتم چه بود، که يك چیزی بود و تنبلی هم اضافه شده بود، اینجا دیگر خودمان را تبرئه نکنیم، يك خرده تنبلی هم بوده، ولی

يك كمى هم سردرد و بي‌حالى هم بود. خلاصه ما مسجد نرفتيم و ايشان هم رفتند و برگشتند، گفتند: فلانى چرا مسجد نيامدى؟ گفتم حال نداشتم و گفتم از دست رفت! ما امشب راجع به اين فقره صحبت كرديم اللهم انى اسألك بمعانى جميع ما يدعوك به ولاة امرك،<sup>۱</sup> گفتم اى داد بي‌داد، راست راستى از دستمان رفت و به ياد ندارم كه ايشان اين فقره را [صحبت كرده باشند] آن موقع كه هم ضبط و اينها نبود يعنى وسايل [ضبط صدا] و اينها نبود، ايشان هم خيلى دنبال اين نبودند كه مطالبشان ضبط شود ولى ساير دعاهاى ماه رجب را من يادم است زياد [صحبت] مى‌کردند.

من به نظرم آمد كه خلاصه آن شب از دستمان رفت حالا امشب بيايم اين چند فقره از اين دعای ماه رجب را براى رفقا بگويم اما اين كجا و آن كجا، خلاصه به خيال اين ننشينيد كه اين مطالب همان است نه آقا جان اينها چيزهايى است كه من دارم

---

<sup>۱</sup> ۱- فرازى از دعای هر روز ماه رجب مروى از حضرت وليعصر عليه‌السلام- مفاتيح الجنان.

می‌گویم اوضاع‌مان مشخص است؛ آنهایی که آنها  
می‌گفتند و باید همان‌ها بگویند و همان‌ها بایستی که  
اینها را تفسیر و توجیه کنند، اینها مطالب دیگری  
است.

اللَّهُمَّ اني اسألك بمعاني جميع ما يدعوك به ولاة

امرک، این دعا دعایی است که از ناحیه حضرت در

زمان غیبت صغری آمده و به دست نائب دوم که محمدبن عثمان است رسیده و حضرت دستور دادند که برای شیعیان منتشر شود، نائب اول عثمان بن سعید بود که از اصحاب امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام بود و بعد در زمان غیبت صغری نیابت اول به او رسید. و نائب دوم فرزند او محمدبن عثمان که ما یک دفعه موفق به زیارت ایشان شدیم، قبر هر چهارتاشان در بغداد است، دو سه سال پیش بود یک وقتی ما مشرف بودیم یک دفعه برحسب اتفاق می خواستیم برویم بغداد نماز بخوانیم، نماز ظهر بخوانند، یک دفعه دیدیم که افرادی آنجا می روند خلاصه چیز می کنند دیدیم که اینجا قبر محمدبن عثمان است نائب دوم حضرت در آنجا بودند. و سوم حسین ابن روح و چهارم که جناب علی بن محمد سموری است و این چهارتا حدود هفتاد و پنج سال در زمان غیبت صغری بودند و واسطه بین امام علیه السلام بودند.

بعضی ها هم شک کردند و تصور کردند که این دعا دعایی است که از امام حسن عسکری است،



ولی در زمان امام حسن عسکری محمدبن عثمان چیزی نداشت یعنی موقعیت و جایگاهی نداشت پدرش بود و از اینجا مشخص می شود که این دعا دعای خود حضرت بقیة الله است.

اللهم انی اسألك بمعانی جمیع ما یدعوك به ولاة امرك، پروردگارا من از تو درخواست می کنم تقاضا می کنم. سوال یعنی تقاضا، نه سوال به عنوان حساب و جواب، سوال به عنوان تقاضا است اسألك یعنی تقاضا می کنم، سائل به کسی می گویند که از انسان تقاضایی دارد طلبی دارد، بمعانی جمیع ما یدعوك به ولاة امرك، به آن حقایق و به آن مراتب و به آن مسائلی که ولاة امر تو تقاضا می کنند و از تو دعا می کنند و تو را می خوانند و با آن حقایق با تو ارتباط برقرار می کنند، با آن معانی و با آن قضایایی که آن قضایا نفوس مطهره آنها در آن قضایا و معانی منظوی و حك شده. من از تو تقاضای يك همچنین مسائلی را می کنم.

والله آدم وقتی که این چیزها را می خواند اول یک خرده فکر می کند که این قضیه چیست؟ آن

حقایقی که و آن معانی که ولایة امر تو به واسطه آنها  
با تو ارتباط برقرار می‌کند، حالا اینها چه کسانی  
هستند؟

الهامونون علی سرک، اینها امین بر سر تو هستند،  
بر آن راز و حقیقت تقدیر و مشیت تو، که مقام سر  
است. مقام سر یعنی مقام اراده، آن مقام مشیت  
پروردگار که هیچ کس از او اطلاع ندارد و هیچ کس  
از او خبر ندارد و هیچ کس به او دسترسی ندارد و هیچ  
کس از او اطلاعی ندارد، آن مقام مقام سر است، امین  
بر مقام سر است، می‌نشیند در منزل بلند شوند می‌آیند  
طناب بیندازند گردنش و او را به مسجد بکشاند برای  
بیعت، این امین بر سر است. توجه می‌کنید؟

تا جایی که زوجه او که دختر رسول خداست  
به او اعتراض می‌کند که پس چه شد؟ پس این  
رسالت پدرم چه شد؟ پس این نبوت پدرم چه شد؟  
پس این بیست و سه سال زحمت پدرم چه شد؟ پس  
این جنگ‌هایی که شد، خون‌هایی که از او آمد  
پیشانی او شکست، دندان او شکست، پای او  
شکست، پس اینها چه شد؟ این می‌نشیند در منزل و

می آیند طناب می اندازند به گردنش و می برند او را  
برای بیعت، این امین بر سرّ. این آن کسی است که  
از این اراده و مشیت اطلاع دارد، توجه کردید؟

امین بر سرّ کیست؟ آن کسی است که وقتی که می‌خواهد از مدینه حرکت کند بیاید بیرون، برادرش محمد بن حنفیه به او می‌گوید که برای چه شما می‌روید؟ مگر نمی‌دانی دنیا چه خبر است؟ مگر نمی‌دانی یزید چه خبر است؟ همه مردم بر علیه [تو] هستند مگر نمی‌دانی؟ در پاسخ می‌فرماید:

ان الله شاء ان يراني قتيلا،<sup>۱</sup> مشیت خدا بر این است که من را کشته ببیند، من قتیل باشم. این مشیت خداست. درست؟

بعد سوال می‌کند که مشیت خدا بر این است که تو را قتیل ببیند؟ زن و بچه را برای چه می‌بری؟ این زن و بچه برای چه، مگر از این زن و بچه جنگ برمی‌آید، مگر از این زن و بچه پیکار و دفاع برمی‌آید؟ در پاسخ می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ شَاءَ يَرَاهُنَّ سَبَايَا،<sup>۲</sup> خدا مشیت‌اش بر این تعلق گرفته که اینها را اسیر ببیند، این امین بر سرّ این است، پس امین بر سرّ کیست؟ امین بر سرّ آن کسی

---

<sup>۱</sup> بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

<sup>۲</sup> بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

است که بر مشیت و اراده خدا مطلع است، این کیست؟ این امام است.

حالا امام کیست؟ امام به چه کسی می گویند؟

من امام هستم؟ من پشت این دیوار نمی دانم کی ایستاده، اگر هم بروم پشت دیوار باز نمی دانم کی ایستاده، باید چشمهایم را باز کنم، اگر یک کسی دستش را اینجوری بگذارد روی چشمم هیچی نمی بینم، آن وقت من امام هستم؟

امین بر سرّ آن ذاتی است که اراده و مشیت خدا

را اطلاع دارد، آن وقت مگر می تواند خلافتش را انجام

بدهد مگر می تواند. کسی که بداند اراده خدا بر إنّ الله

شاء یراهنّ سبا، وقتی مشیت الهی بر سبی ذراری

رسول خداست، وقتی مشیت الهی بر این است که

دختر امیرالمؤمنین در مرآی و منظر همه قرار بگیرد

وقتی مشیت خدا بر این است که ذراری پیغمبر با

سلاسل و اغلال در مجالس ابن زیاد و مجالس یزید در

شوارع شام، در بیابانها و صحاری و اینها حرکت

بکنند آن کیست؟ آن امام زین العابدین است، آن امین

بر سرّ است. آن کسی است که وقتی روز سیزدهم که می‌شود همینی که می‌آید نگاه می‌کنند افراد می‌بینند، خب! کی را به کی دفن کنند اینها که سر ندارند کی را دفن بکنند! امام حسین کو، حضرت ابوالفضل کو، علی اکبر کو، حبیب کو، هیچ کدام. آن آمد آن مشیت را تا اینجا به سرانجام رساند، از این به بعد این مشیت باید توسط امام زین العابدین انجام بشود. آن کسی که بلند می‌شود روز سیزدهم سوار بر ناقه می‌آید و می‌گوید این را در اینجا دفن کنید آن را در آنجا دفن کنید این عموی من است این پدر من است این برادر من است؛ همان کسی است که با زنجیر و غل دارد الان در این کاروان به سمت کوفه می‌رود. آن غل و زنجیر را به گردن دارد که هر روزش يك عاشورا بر او می‌گذرد توجه کردید؟ هر روز.

یک وقتی من رفته بودم یک جا، یک جایی

بود مربوط به زندان‌های زمان‌های سابق و عصر هزار

سال پیش و کجا بود همین که نگاه کردم دیدیم این

یک زنجیری و غلی است. وقتی متوجه شدم آنجا

نوشتہ و اینہا دیدم این همان غل جامعہ است. باور  
کنید وقتی تصور کردم دیدم پنج دقیقه تحمل این غل  
را من ندارم! پنج

دقیقه! که با این کیفیت، آن وقت همین را امام  
سجاد را برمی دارند با این چیز... این کسی است که  
خودش می آید این مشیت را چه کار می کند؟ در این  
عالم لباس وجود بهش می دهد. توجه کردید؟!

آن کسی که بلند می شود روز سیزدهم می آید  
و این اجساد شهدا را تعیین می کند خب نمی تواند  
راحت برود، می گوید نه آن غل باید باشد، آن باید  
در آنجا باشد. این امام است، امام این است، تازه این  
اول مطلب است اول قضیه است، حالا برویم بالاتر  
اگر توانستیم. تازه این رتبه پایین است.

الهامونون علی سرّك آن کسی است که وقتی بلند  
می شود می خواهد بیاید آخرین وداع را بکند می رود در  
آنجا می بیند طفل شیرخوارش از شدت عطش دیگر  
رمق ندارد حتی آه بکشد، در روایت است از شدت  
تشنگی و از شدت عطش او را بلند می کند می آورد، او  
نمی داند که الان تیر حرمله می آید؟ نمی داند؟ چطور  
تمام قضایای کربلا را یکی یکی گفت، این را نمی داند؟  
کدام پدری اطلاع دارد بر اینکه يك همچنين مسأله ای  
می خواهد برای بچه اش اتفاق بیافتد بعد خود او را در



معرض يك همچنين قضيه‌ای قرار بدهد، چه کسی می‌تواند همچنين کاری بکند؟ بلند می‌کند حضرت علی اصغر را می‌آورد بعد آن ملعون از آن طرف باید نشانه بگیرد و دقیق، اگر ده سانت تکان می‌داد این يك بچه شش ماهه مگر چند کیلو وزنش است، ده پانزده سانت تکان می‌داد تیر به يك طرف دیگر می‌رفت، این را نگه می‌دارد این تیر قشنگ می‌آید می‌خورد، این می‌شود امین بر سر. این امین بر سر است.

الهامونون علی سرك المستبشرون بامرک اینها کسانی هستند که امر تو را بشارت می‌دهند، یعنی آن حقایقی که باید از آن عالم نزول به این عالم پیدا بکند اینها بشارت به آنها می‌دهند مردم را به آن سمت دعوت می‌کنند، که مردم بلند شوید بیایید کجا نشستید، دنبال چه کسی دارید می‌روید؟ از چه کسی دارید حرف می‌شنوید؟ به چه کسی دارید گوش می‌دهید؟ بلند شوید بیایید ببینید اینجا چه خبر است.

الواصفون لقدرتک خیلی دیگر ما این مطالب را توضیح ندهیم، با توجه به محدودیت وقتی که داریم

اینها کسانی هستند که قدرت تو را توصیف می‌کنند، یعنی در مقام تحقق قدرت تو قرار گرفتند. نه اینکه بگویند خدایا تو قادر هستی خب من هم می‌گویم خدایا تو قادر هستی، خدایا تو قدرت داری، آسمان خلق کردی، زمین خلق کردی، ستارگان خلق کردی. وصف قدرت عینی یعنی آن قدرت واقعی حقیقت پروردگار را آن اسم غدیر را، آن اسم قادر را، آن وصف قادر در غالب این ذوات در خارج ظهور پیدا می‌کند این می‌شود واصفون لقدرتك. آن قدرت لا یزال الهی خیلی عجیب است، این چه عبارت‌هایی است این چه مطالبی است که حضرت دارند در اینجا می‌فرمایند.

می‌گویند زیارت جامعه سند ندارد! شنیدم چندی پیش یک بنده خدایی می‌گفت که در مقالاتش نوشته بود زیارت جامعه را غلاة شیعه اینها درآوردند و نوشتند. غلاة شیعه خب بگویند بینم چه کسی گفته؟ بالاخره زیارت جامعه را مشتی چغندر فروش که نگفته، او که نمی‌آید یک همچین چیزی بگوید

خب بالاخره یکی باید باشد، عالم باشد، عارف  
باشد، حکیم باشد، حداقل یک سواد ظاهری را داشته  
باشد دیگر خب چه کسی

بوده؟ چه شخصی آمده این زیارت جامعه را بگوید غیر از امام هادی علیه‌السلام، غیر از امام هادی علیه‌السلام چه کسی آمده زیارت جامعه را بگوید؟  
خب این که حالا قوی‌تر است با این عبارات. در آن زیارت جامعه داریم شما وسیله هستی، شما رابطه بین خدا و خلق هستید، به واسطه شماست که آسمان بر زمین می‌بارد، به واسطه شما باعث هستید که این برکات بر زمین نازل می‌شود و خود حقیقت وجود شماست که تمام عالم را گرفته.

أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَ أَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ

آن حقیقت روح شماست که تمام ارواح و عوالم مجرده را در خود گرفته، و در صورت ظاهر، آن جنبه خلقی شما نسبت به ماده و بدن است که موجب اجسادکم فی الاجساد، چه کسی معنی این را می‌فهمد؟ آن جنبه مادی شما علت برای تحقق کلیه عوالم ماده و عوالم شهادت است. اصلاً می‌شود فکر کرد؟ اصلاً می‌شود چطور به این مسائل می‌شود رسید، آن وقت می‌گویند

---

<sup>۱</sup> زیارت جامعه کبیره.

اینجا چیست؟ اینها برای غلاة است افرادی غلو کردند، خب! چه کسی بوده، آخه همین‌طور آدم يك چیزی بپراند که نمی‌شود، آقا فلانی گفته این هم سندش. آقای مشتی حسن گفت این هم دلیلش، بله این برای غلاة شیعه است. اگر به این کشکی گفتن و منقلی است خب اینها دیگر جنبه علمی ندارد.

یک عبارت از دعای زیارت جامعه را تو بیا بگو، من تو را می‌گویم امام سیزدهم تو بیا بگو! مگر نمی‌گویی خب بیا بگو! من اسمت را امام سیزدهم می‌گذارم، یک فقره از این فقرات را تو بیا بگو! من اسمت را می‌گذارم پیغمبر بعد از پیغمبر خاتم، توجه کردید؟ خب اینها مال جهل است.

المعلنون لعظمتك اینها کسانی هستند که عظمت تو را در عوالم وجود اعلان می‌کنند. اعلان نه اینکه یعنی می‌گویند، یعنی به صورت علن درمی‌آورند. آن عظمت تو که در عالم متحقق شده و تجلی کرده، آن کسی که این عظمت را صورت خارجی به آن می‌دهد و صورت عینی به آن می‌دهد این ذوات

اسئلك بما نطق فيه من مشيتك خدایا من از تو

درخواست می‌کنم به آن مشیتی که نسبت به اینها تو

اجرا کردی، و به آن اراده‌ای که اراده تو نسبت به اینها

تعلق گرفت، خب! آن اراده چه بود؟ آن مشیت و تقدیر

تو راجع به اینها چه بود؟ این است.

فجعلتهم معادن الكلماتك اینها را معادن برای

کلمات خود قرار دادی معدن برای کلمات، کلمه

چیست؟ آن حقایق و جودی است که از ذات پروردگار

متنازل می‌شود و آن کلمات باعث می‌شوند که آن اراده

و مشیت پروردگار در غالب اسماء و صفات کلیه،

صورت عینی در خارج پیدا کند به این می‌گویند کلمه.

حضرت مسیح در آیه قران چیست «و کلمته»، کلمه

خدا بود، چرا کلمه خدا بود؟ چون برمی‌داشت ابری و

اکمه و ابرص شفا می‌داد، دست می‌کشید روی اکمه

کسی که نابینا و کور است، عصبش خشک است اصلا

چشم ندارد.

می‌گویند این یکی رفته بود پیش مرحوم آقا

شیخ حسن علی اصفهانی در آن مجلس که داشتند  
برای مرحوم آقا همین دوستان و اطبایی در مشهد که  
الان در قید حیات هستند، داشتند تعریف می کردند  
قبلا گفتم

به رفقا حالا مجمل [می گویم]، رفته بود پیش  
مرحوم آقا شیخ حسن علی اصفهانی که آقا فلان کس  
ازدواج کرده و این دختر خلاصه این بنده خدا  
کسالت پیدا کرده و عمل کردند و رحم ندارد و  
[همسر] این مایوس شده و می خواهد برود یک عیال  
دیگر بگیرد. این هم گفته بود که یک انجیری یک  
نباتی چیزی حمد خوانده بود گفته بوده بدهید زن  
بخورد، گفتند بابا این اصلا رحم ندارد! خب رحم  
نداشته باشد شما از من بچه می خواهید رحم  
نمی خواهید، بچه می خواهید من هم به شما بچه  
می دهم. زنی که رحم نداشت بعد از نه ماه بچه  
می زاد، این چطوری است؟ این میشود کلمه، کلمة  
الله این است. یعنی حقیقتی که باعث ظهور یک اسم  
الهی است، باعث بروز اسم الهی است، حالا این بنده  
خدا حاج شیخ حسن علی نخودکی، چه برسد حالا  
به حضرت عیسی، خب حضرت عیسی مسأله اش  
تفاوت می کند پیغمبر اولوالعزم کذا.

حضرت عیسی چه کار می کرد، می دوید زنده  
می کرد، مرده را برمی انگیخت، کاری می کرد که



همان ملائکه می‌کنند ملائکه نفخ صور، آنها همین کار را انجام می‌دهند، مرده را زنده می‌کرد. بالاتر از این می‌کرد، بالاتر از این که خاک را برمی‌داشت خاک در باغچه، خاک در باغچه را برمی‌داشت یک خرده آب به آن می‌پاشید و گل می‌کرد فوت می‌کرد و کبوتر می‌رفت هوا، خب این که دیگر مرده نبود، این که دیگر نمی‌دانم چیز نبود، یعنی ایجاد روح می‌کرد، ایجاد چیز می‌کرد.

آن کسی که می‌تواند کبوتر درست کند آن می‌تواند شیر هم درست کند، البته می‌رود بالاتر. شاید حضرت عیسی آن خلاصه در محدوده آن نفس، او در محدوده ابراز اعمال حیوانی بوده، امام رضا علیه‌السلام شیر را درست می‌کند. امام رضا علیه‌السلام که شیر را درست می‌کند اشاره به پرده می‌کند و تبدیل به شیر می‌شود یا در مورد موسی بن جعفر علیه‌السلام وقتی که تبدیل می‌شود او می‌تواند یک انسان درست کند. توجه کردید؟ یعنی آن کلمه می‌آید به جای دمیدن روح حیوانی روح انسانی می‌دمد، کاری که کی کرد؟ جبرائیل کرد با حضرت

مریم. جبرائیل می شود کلمة الله! آن کلمة الله می آید  
به حضرت مریم یک نگاه می کند یک اراده می کند،  
یک دفعه حضرت مریم در شکم خود جنین می بیند،  
جنین احساس می کند. چه کار کردند آیا  
آزمایشگاهی بود، آیا نمیدانم فلان بود و چه بود  
هیچی! یعنی آن حقیقت روح وقتی که آن اراده و  
مشیت می آید؛ به واسطه آن اعمالی، که آن اراده  
اعمال می کند نزول آن اسم را یا نزول آن وصف الهی  
را در این عالم، یک مرتبه ممکن است چه باشد؟  
می بیند که یک انسان درست شد. لذا از خود  
حضرت عیسی هم می شود چه؟ می شود کلمة الله.  
البته بنده در اینجا نمی خواهم چیز کنم شاید حضرت  
عیسی هم می توانست باصطلاح این مسأله را حالا به  
صورت حیوان بود ولی خب بالاخره به صورت  
انسان هم شاید بتواند، خب مرتبه بالاترش را  
می گوئیم که جنبه انسانی خب خیلی مرتبه مجرد  
بالاتری دارد.

اینها نه اینکه کلمه تو هستند مثل حضرت  
عیسی، اینها معدن کلمه تو هستند. یعنی هزار حضرت

عیسی در درون امام قرار دارد، این می‌شود معادن  
الکلماتك. هزار حضرت موسی در بطن امام و در نفس  
امام قرار دارد، هزار حضرت ابراهیم قرار دارد. توجه  
کردید؟ اینها معادن برای تمام کلماتی هستند که آن  
کلمات باعث

نزول آن اسم کلی و باعث نزول آن وصف کلی در این عالم هست.

وقتی امام صادق علیه السلام می فرمایند آنچه را که آصف وزیر حضرت سلیمان انجام داد چه بود؟ یک اسم از اسماء الهی را در وجود خودش متحقق کرده بود، یکی از اسماء! یک کلمه از کلمات، با آن یک کلمه توانست تخت بلقیس را از آنجا بیاورد به جایگاه حضرت سلیمان، با آن یک کلمه خورشید را نگه داشت، خورشید را نگه داشت و حضرت سلیمان رفت نمازش را خواند، داشت نماز عصرش قضا می شد. از لشگر داشت سان می دید یک مرتبه خورشید داشت غروب می کرد حضرت آصف به اشاره حضرت سلیمان خورشید را نگه داشت ایشان رفتند نماز خواندند، نماز عصر که قضا نشود. توجه کردید؟ یعنی چه؟ یعنی در کل عالم وجود حضرت آصف می توانست تصرف کند و کسی که خورشید را نگه دارد دیگر چه کاری نمی تواند بکند، چه کاری از او بر نمی آید؟ درست شد؟! امام صادق می فرماید آن یک اسم از اسماء الهی در او تجلی کرده بود در

تمام عالم وجود می توانست تصرف کند، در ما هفتاد و دو اسم تجلی کرد، چپ می شود قضیه!! آن با یک اسم مرده زنده می کرد، زنده! نه اینکه مرده را زنده کند، زنده به وجود می آورد، خورشید را نگه می داشت، نه فقط خورشید را نگه می دارد، تمام عالم را نگه می دارد، چون اگر فقط خورشید را نگه دارد آن یکی می زند به آن یکی، اینجوری نیست که فقط خورشید را نگه دارد و بقیه را رها کند، خب این می آید می خورد به آن! این کل عالم را نگه می داشت، نه فقط خورشید را.

أمیرالمؤمنین علیه السلام که خورشید را نگه داشت که فقط خورشید را نگه نداشت کل عالم را یک استپ داد که بایستید. خیلی حرکت کردید یک خرده استراحت کنید یک ربع بایستید دوباره که تمام شد راه بیفتید. این کل عالم را برمی دارد نگه می دارد. ان شاء الله خدا قسمت کند در مجرای آن مشیت و قدرت قرار بگیریم ما که چیزی سرمان نمی شود ما این چیزها که شنیدیم داریم می گوئیم، آن وقت می فهمیم آنها چه کار کردند، آن وقت می فهمیم. آن

کسی که خورشید را نگه می‌دارد نمی‌گویم حالا  
دنبال این چیزها برویم نه! آن چیزهایی که به ما  
گفتند بالاتر از خورشید نگه داشتن است خیلی  
دنبالش نرویم فایده ندارد، چیزهای بالاتر برویم،  
هست. بعد امام صادق می‌فرمایند: اینجا را ببینید!  
شیعیان ما هم به همین جا می‌رسند، به همین هفتاد و  
دو اسم می‌رسند، شیعیان ما، بله خوب جایی است  
بله! والا اینها که مسأله نیست.

فجعلتهم معادن لكلماتك، اینها افرادی هستند  
که معادن کلمات تو هستند. یعنی جبرئیل که کلمه  
توست در حقیقتِ او دارد اعمال فاعلیت می‌کند،  
میکائیل در آن حقیقت دارد اعمال فاعلیت می‌کند،  
حضرت موسی که نیل را می‌شکافد و لشگر و افراد را  
عبور می‌دهد در آن حقیقت دارد اعمال کلمه می‌کند.  
همه عالم وجود در آن حقیقت دارند اعمال این مرتبه  
می‌کنند و این کار را دارند انجام می‌دهند این می‌شود  
چه؟ معادن لكلماتك. پس معادن کلمات چه کسانی  
هستند؟ اینها هستند حالا اینها چه کسانی هستند؟

واركانا لتوحيدك اينها ارکان برای توحيد تو  
هستند، يعنى آن رکن توحيد بر اينهاست، حقيقت  
توحيد به واسطه اينها ظهور پيدا مى کند. اين مى شود  
معناى رکن ديگر، رکن نماز به چه مى گویند؟ رکن نماز  
به آن چيزى مى گویند که اگر انسان نخواند نماز باطل  
است، مثلا الله اکبر شما نگويد نماز باطل است، رکوع  
نرويد نماز باطل است. به واسطه اينهاست که توحيد در  
عالم برقرار است، يعنى آن حقيقت ربوبى به واسطه  
ظهور

اینها در این عالم این دارد خودش را نشان  
می دهد.

وآیاتك و مقاماتك التی لا تعطیل لها فی كل مكان  
اینها آن مقامات تو هستند که این مقامات اصلا برای  
آنها تعطیلی وجود ندارد، يك لحظه برای آنها تعطیلی  
وجود ندارد. **لا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ** البقرة، ۲۵۵ يك  
لحظه خدا را چرت و خواب نمی گیرد، اگر نازی کند  
از هم فروریزند قالبها. این صحبتی که من الان دارم  
می کنم به خاطر توجه امام است، امام توجه نکند من  
لال می شوم و يك کلمه نمی توانم ادا کنم، تمام است  
قضیه! این پلك که به چشم می زنم به خاطر توجه امام  
است، توجه او قطع شود پلك می افتد روی پلك، اصلا  
وجود به عدم تبدیل می شود نه اینکه انسان می میرد  
چون خود مردن وجود است منتهی خب نوعش فرق  
می کند.

يك مرتبه می بینید این آقای که دارد به نام آقای  
طهرانی برای شما صحبت می کند نگاه می کنید می بینید  
فقط پستی است. پس کجاست این که داشت حرف



می‌زد، این که صدایش داشت می‌آمد، این را داشتیم  
می‌دیدیم، پس چه شد؟ يك دفعه فقط پستی است پس  
این کجاست؟ يك لحظه آن عنایت نسبت به این گوینده  
نباشد شما فقط پستی می‌بینید در اینجا، یعنی يك دفعه  
کانال عوض می‌شود. پس تمام آنچه که در عالم دارد  
اتفاق می‌افتد، تمام آنچه که در عوالم ربوبی دارد اتفاق  
می‌افتد، تمام آنچه که در عالم برزخ و قیامت دارد اتفاق  
می‌افتد، همه آنها به خاطر مقاماتك التي لا تعطيل لها  
است. در این مقامات يك لحظه تعطیل وجود ندارد،  
این امام دارد چه می‌کند، حالا می‌دانید امام کیست،  
حالا من می‌توانم به خودم امام بگویم؟

این امامی که یک لحظه اراده خودش را از  
نزول فیض ربوبی به عوالم قطع کند شما فقط عدم  
می‌بینید، هیچ چیزی در عالم، نه جبرائیلی وجود دارد  
نه میکائیلی وجود دارد، نه خورشید و زمین و نه  
کهکشان‌ها نه راه شیری، نه راه پنیر، نه راه نمیدانم  
چه! هیچی هیچی وجود ندارد، هیچی. اصلا این  
مربوط به عوالم ماده، غیر ماده هم همین‌طور. همه

آنها چیست؟ فقط به اراده او بند است، به نفس او بند است، به نگاه او بند است.

یک وقت خدمت مرحوم آقا بودیم خدا رحمتشان کند، دو سه تا از دوستان خاص هم بودند. صحبت این شد که اولیاء خدا بعد از این جهان و بعد از رفتن اینها چه مراتبی طی می کنند ایشان تادب داشتند و ملاحظات داشتند راجع به استاد خودشان ایشان فرمودند که ما وقتی که خدمت آقای حداد بودیم از ایشان چه چیزی را می دیدیم؟ یک عمامه می دیدیم که ایشان سرش است، عینکی زده و دارد دعا می خواند و صحبتی که با ما می کند و نشست و برخاستی که می کند، مگر غیر از این ما چیزی می فهمیدیم؟ اینی که این الان در کجاست را مگر ما می فهمیم؟ ما که داریم می بینیم این قیافه است این عمامه و چشم و ابرو و قبا و فلان همین که داریم می بینیم. اما این که این همین است یا غیر از این است مسأله فرق می کند. ایشان می گویند اولیا همین هستند رفتن و نرفتن برایشان یکی است و تفاوتی نمی کند، چه بروند چه باشند، در جایی هستند که

تمام مراتب وجودی را در خودشان حیات کردند.  
دیگر با رفتن آنجا چیزی به آنها اضافه نمی شود چه  
باشند [چه نباشند] چه از این دنیا به آن دنیا بروند هر  
دو یکی است. برایشان فرقی نمی کند.

يعرفك بها من عرفك کسی که بخواهد تو را

بشناسد به واسطه این مقامات می‌شناسد، اگر قرار

باشد راهی به سوی تو باشد باید راه از اینها باشد، غیر

از اینها چیست؟ ضلالت محض است، عدم محض

است، جهالت محض است، ظلمت محض است، راه

خدا فقط منحصر است در این، يعرفك بها من عرفك،

به واسطه اینهاست که تو را می‌شناسند، خب بیایم

بینیم چیست فقره بعدی.

لا فرق بینك و بینها الا انهم عبادك و خلك هیچ

فرقی بین تو و بین اینها نیست جز اینکه تو خدا هستی

و اینها مخلوق تو هستند. یعنی فقط جنبه خالقیت و

مخلوقیت را بگذاریم کنار، آن چه می‌خواهید به خدا

نسبت بدهید به اینها نسبت بدهید، این لا فرق است

دیگر معنی فرق، معنی لا فرق چیست؟ این، خدا زنده

می‌کند اینها زنده می‌کنند، خدا می‌میراند این

می‌میراند، خدا علم می‌دهد اینها علم می‌دهند، خدا

قدرت می‌دهد قدرت خدا لا یتناهی است قدرت این

چيست؟ لا یتناهی، قدرت امام لا یتناهی است یا

متناهی محدود است، لا یتناهی. چون لا فرقه‌م بینهم و بینک فرق بین اینها نیست و بین این مقامات و بین تو نیست، فقط یک جنبه دارد و آن جنبه جنبه مخلوقیت است، نزلونا عن الربوبية و قولوا فینا ما شئتم،<sup>۱</sup> فقط به ما خدا نگوید هر چه می‌خواهید بگویید بگویید. ما خدا نیستیم، ما مخلوق هستیم، خب آنها یک مخلوق ما هم یک مخلوق، ما یک سنگ بیست کیلویی را از روی زمین نمی‌توانیم برداریم این قدرت ماست، آن کل عالم را دارد خلق می‌کند آن هم یک قدرت است. آن هم یک جور قدرت است. آن با هر لحظه دارد به همه عالم هستی می‌دهد، دارد وجود می‌دهد. بعضی‌ها می‌گویند مقصود از این بینها منظور ملائکه هستند، ملائکه چه هستند آقا جان! خود ملائکه در تحت اراده و مشیت اینها قرار دارند علاوه بر آن در بعضی از نسخ هم بینهم هست.

الا انهم عبادك و خلقك اینجا هم که ضمیر هم

---

<sup>۱</sup> به این مضمون در کتاب بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۷۹ احادیثی وارد شده است.

در اینجا آورده، فقط فرق این است که تو خدا هستی  
ولی اینها بندگان تو هستند و مخلوق تو هستند، درست  
شد؟ تمام مشیت اینها، این عالم به واسطه اینها قرار  
دارد.

روایتی هست از أمير المؤمنين عليه السلام

هنگامی که پیغمبر را دفن کردند يك عبارت عجیبی  
دارد من این عبارت را در جایی از مصادر ندیدم فقط  
در ناسخ دیدم. حالا اگر رفقا در جای دیگر هم هست  
[بگویند] خوب است که اطلاع پیدا کنیم. اللهم إن هذا

أول العدد وصاحب الأبد، پروردگارا این کسی که در

اینجا دفن شده روحش و حقیقتش اول عدد است یعنی

اولین حقیقتی است که عدد به او تعلق گرفته. مقام

احدیت که تنازل کرده به مقام واحدیت و بروز اسماء و

صفات از آن نقطه واحدیت شروع می شود این همان

مقام واحدیت است. چون در مقام احدیت عدد در

آنجا معنا ندارد، يك در مقابل دو معنا ندارد، يك به

عنوان حقیقت بسیطة الاشیا در آنجا تحقق دارد نه يك

در قبال دو در قبال سه و چهار. آنجایی که از آن مرتبه

احدیت و مقام هو هویت آنجا می خواهد در عالم ظهور  
و بروز پیدا کند این نفس رسول خدا این اولین نقطه  
اوست، یعنی اولین نقطه بروز اراده و مشیت است. و  
صاحب الابد؛ این حقیقتی است که اول و آخر ندارد.  
ابدیت بر این حقیقت حك شده و بر این ابدیت بر او  
محکم شده و نسبت به او متقن شده.

عبارت عبارت عجیبی است: اللّٰهُمَّ إِنَّ هَذَا أَوَّلُ

العدد وصاحب الأبد نورك الذي قهرت به غواسق

الظلم و بواسق العدم و جعلته بك و منك و اليك دالا

دليلا روحه نسخة الأحذية في اللاهوت و جسده صورة

معانى الملك و الملكوت و قلبه خزانة الحى الذى

لا يموت طاووس الكبرياء و حمام الجبروت.

أميرالمؤمنين مى گوید اين رسول خدا

روحش همان حقيقت ابدیت عالم وجود است، و

اولین نقطه تعیین است و بزرگان البته از عرفا راجع به

این قضیه عباراتی دارند و مطالبی دارند، واقعا

عجیب است این مسائلی، محی الدین در اینجا به

اصطلاح مطالبی دارد.

و لذا امام رضا علیه السلام در آن روایت

عجیبی که از آن حضرت نقل شده شما اصلا کجا

مى توانید با اوهام عقولتان، عقل ندارید، وهم است،

خیال است، تصورات است بیاید امام درست کنید؟

اصلا چه مى فهمید امام چیست، چه مى فهمید امام

کجاست، اصلا مگر ما مى فهمیم. این حقیقتی که در

اینجا هست مگر ما تشخیص مى دهیم؟ این معانى،



این مقامات، این درجات، این مراتب را مگر ما اصلاً می‌توانیم بفهمیم ولی خب امیدش هست، امید است! امام علیه‌السلام اینها را برای ما گفته، گفته بگویند بخوانید خودتان را به ما نزدیک کنید، نگویند اینها برای ما نیست برای اینهاست، بیایید جلو بابا، شما هم بیا قدمی بردار، حرکت در تو پیدا شود شوق در تو پیدا شود، اینها را ما به شما می‌گوییم یک در باغ سبزی داریم به شما نشان می‌دهیم که اگر بیایید ما هم شما را داخل می‌کنیم، شما قدم بردار بیا ما داخل می‌کنیم، ما شما را در این فضا داخل می‌کنیم، به شما سعه می‌دهیم، گنجایش می‌دهیم، ظرف وجودیتان را باز می‌کنیم، فکرتان را از رسیدن به این مسائل دنیا و اینها درمی‌آوریم، بصیرتتان را نسبت به آن عوالم زیاد می‌کنیم، توجه‌تان را از آنچه که موجب انصراف نسبت به آن حقایق است برمی‌گردانیم، به شما تنبه می‌دهیم، تذکر می‌دهیم، حرکت کنید بیایید دیگر بسم الله. این دعاها برای همین آمده است، برای همین مسائل آمده است. لذا در ماه رجب شما می‌بینید که دعاها توحید است

خب این دعاها در اینجا یعنی چه؟ مگر مسأله مسأله  
توحید نیست؟ مگر مسأله مسأله خدا نیست؟ مگر  
دعاها نباید فقط به ذات باری برگردد، ائمه پس چرا  
در اینجا دعا را آوردند؟ این همان است، ارکان  
توحید این است، حقیقت ولایت همان توحید است،  
این که می‌گویند ولایت عین توحید است معنایش  
همین است، یعنی اگر در همین ماه می‌خواهد برکاتی  
بیاید می‌خواهد افاضه شود بایستی که این افاضه چه  
شود؟ از نفس امام باید این افاضه شود از جای دیگر  
خبری نخواهد بود، هیچ خبری نخواهد بود.

خب دیگر به این مقدار ما چیزهای دیگر هم  
می‌خواستیم دیگر در این زمینه بگوییم ولی دیگر  
ان شاء الله ما به خاطر همین ماه رجب گفتیم که حالا  
یک چند فقره‌ای را به قول معروف

مهر جهان سوز چو پنهان شود \*\*\* شب پره

بازیگر میدان شود

حالا بیاییم یک چند جمله‌ای از آنچه را که  
این طرف و آن طرف خلاصه جسته و گریخته از  
بزرگان شنیدیم و می‌شود مطرح کرد و می‌شود گفت

که اینها را به مناسبت ماه رجب و وسائل برای این  
تلقى حقایق و فیوضات ماه رجب و شعبان و رمضان  
که در اینها هست خدمت رفقا عرض شود. ان شاء الله  
خداوند به ما توفیق بدهد

برای اینکه به حقیقت این معانی و به واقعیت  
این معانی و به آن لب و مغزای حقایقی که آمدند و  
برای ما بیان کردند ان شاء الله خداوند توفیق بدهد که  
ما به اینها دسترسی پیدا کنیم و به عنایت خودشان  
صاحب مقام ولایت همه ما در تحت ولایت آنها  
ان شاء الله بیش از پیش راسخ تر، متقن تر و محکم تر  
قدم برداریم.

من در همان زمانها با آن صغر سن خودم که  
در مجالس بزرگان مرحوم آقای حداد رضوان الله  
علیه شرکت می کردیم و حال آنها را می دیدیم واقعا  
می دیدیم یک چیزی واقعیت دارد. آخر ما فقط  
حرف می زنیم، حرف می زنیم یک ساعت حرف  
می زنیم نیم ساعت حرف می زنیم، ولی می گویند آقا  
خودت چیزی سردرمی آوری از این حرفایی که  
زدی، می گوئیم حالا یک چیزهایی شنیدیم. ولی  
وقتی که آنها حرف می زدند ما یک حقایق را پشت  
این حرفها احساس می کردیم، این نبود که آنها  
بخوانند از کتاب نقل بکنند انشاء می کردند،  
حرفهایشان، حرفهای انشا بود، انگار یک واقعیتی را

می‌خواستند بگویند یک حقیقتی را می‌خواستند  
بگویند، یعنی ما این حقایق و این معانی را در وجود  
آنها بالا جمال نه حالا به تفصیل، بالا جمال ما مشاهده  
می‌کردیم که یک چیزی هست. همچنین نیست که  
اینها دارند همین طوری یک چیزی می‌گویند و یک  
واقعیتی دارد، مثل اینکه یک چیزی وجود دارد با این  
کیفیت و با این بیان و با این شیوه بیان می‌کنند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد